








نوزیبه و سه تار مو

-  Tessa Welch
-  Wiehan de Jager
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  3
-  فارسی fa



در زهن هی خیلی دور، سه دختر برای جمع آوری چوب به بیرون از خانه رفتند.



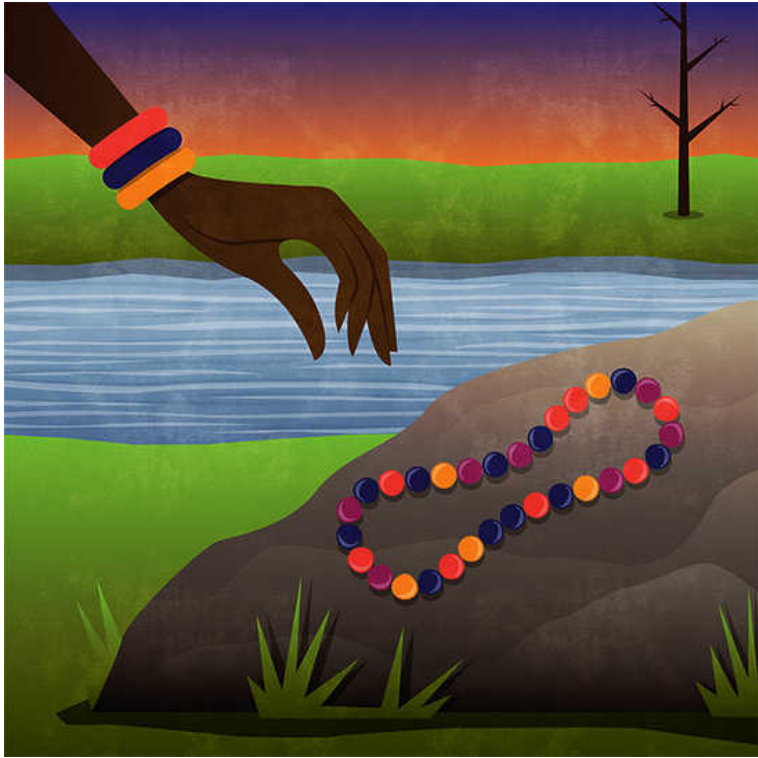
روز گرمی بود بنابراین آنها به سمت رودخانه رفتند و شنا کردند. آنها چیزی کردند و آب چیزی کردند و در آب شنا کردند.

دگهن، آنه فهميدند که دير شده است. آنه عجله به روستا برگشتند.





وقتی که نزدیک خانه بودند، نوزیبله دستش را روی گردنش گذاشت. او گردنبندش را فراموش کرده بود! او از دوستانش خواهش کرد، “خواهش می‌کنم من بیدارم!” ولی دوستانش گفتند الان خیلی دیر وقت است.



بدبراین نوزیبله تنهیی به رودخانه برگشت. گردنبندش را پیدا کرد و در
عجله به خانه برگشت. ولی او درهتريکی گم شد.



در طول مسيرش او نوري را ديد كه از يك كلبه اي مي آمد. او بـه عجله به سمت آن را رفت و در زد.



در کهل تعجب، یک سگ در را بجز کرد و گفت، “چه می خواهی؟” نوزیبله گفت، “من گم شده ام و برای خوابیدن دنبال جیی می گردم.” سگ گفت، “بی داخل، وگرنه گزت می گیرم!” پس نوزیبله به داخل کلبه رفت.



بعد سگ گفت، “برایم غذا بپز!” نوزیبله جواب داد، “ولی من لا حلا برای
سگ آشپزی نکرده ام.” سگ گفت، “آشپزی کن وگرنه من تو را گاز
می گیرم.” بنابراین نوزیبله مقداری غذا برای سگ درست کرد.



سپس سگ گفت، “تختم را برایم مرتب کن!” نوزیبله در جواب گفت،
“من لا به حل تخت سگ را مرتب نکرده ام.” سگ گفت، “تخت را مرتب
کن وگرنه گزت می گیرم!” پس نوزیبله تخت را مرتب کرد.



هر روز او مجبور بود که برای سگ آشپزی، چرو و شست و شو کند.
سپس یک روز سگ گفت، “نوزیبله، امروز من بید به دیدن چند
از دوستانم بروم. خانه را چرو کن، غذا را درست کن و چیزهیم را بشور
قبل از اینکه به خانه برگردم.”



به محض اینکه سگ رفت، نوزیبله سه نخ از موهی سرش را کند. او یک نخ را زیر تخت، یکی را پشت در، و یکی را روی حوض گذاشت. سپس با سرعت هرچه تمام تر به سمت خانه دوید.



وقتی که سگ برگشت، دنجل نوزیبله گشت. داد زد، “نوزیبله تو کجایی؟”
اولین در مو گفت، “من اینج هستم، زیر تخت.” “در موی دوم گفت، “من
اینج هستم، پشت در” “در موی سوم گفت، “من اینج هستم، روی حصار.”



آنکه سگ فهمید که نوزیبله به او حقه زده. پس او همه ی راه هی روستا
را دوید و دوید. ولی برادران نوزیبله چوب هی بزرگ آنجا ایستاده
بودند. سگ برگشت و فرار کرد و از آن موقع به بعد پدید شد.




Global Storybooks

globalstorybooks.net

نوزیبله و سه تار مو

 Tessa Welch

 Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi

